

نقش قدرتهای خارج از مازندران در چالش های سیاسی این منطقه از ظهور تیمور تا روی کار آمدن صفویان

دکتر هادی وکیلی استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی
محمدحسن پورقنبر دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی تهران

چکیده

مازندران شاهد منازعات داخلی شدیدی میان مدعیان قدرت در قرن نهم هجری بود. از آنجاکه این مدعیان، برای رسیدن به اهدافشان، حتی حاضر به دراز نمودن دست یاری به سوی حکومت های خارج از منطقه و اظهار فرمانبرداری نسبت به آنان بودند. این حکومت ها نیز توانستند با حمایت از یکی از طرفین منازعه، موجب گسترش نفوذشان در منطقه مذکور شده و از این طریق توانستند به اهداف سیاسی و اقتصادی مورد نظر خود دست یابند. چنانکه در پنج چالش سیاسی بزرگ مازندران در دوره زمانی مورد نظر، قدرت های خارج از این منطقه نقش بسیار مهمی ایفا نمودند. به عبارت بهتر، مازندران در این دوره زمانی به عنوان یکی از مناطق برجسته و مهم، مورد منازعه جدی حکومت های وقت؛ یعنی تیموریان، قراقویونلو، کیانیان گیلان و آق قویونلو به شمار می آمد.

در این مقاله سعی شده تا با معرفی این قدرت های خارجی هدف آنان را از دخالت در امور مازندران هر چه بیشتر تبیین نماید و با بررسی تاریخ مازندران^۱ از ظهور تیمور در ایران تا تاسیس سلسله صفوی (۹۰۷-۷۹۰) به این پرسش ها پاسخ داده شود:

۱- نقش مدعیان داخلی مازندران، در گسترش نفوذ نیروهای خارج از مرکز بر این منطقه در قرن نهم

چگونه بود؟

تاریخ پذیرش:

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۸

E-mail: mpourghanbar8@gmail.com

۲- این منازعات و حمایت نیروهای خارجی از مدعیان، چه نتایج اجتماعی در پی داشت؟
واژگان کلیدی: مازندران، مرعشیان، تیموریان، آق قویونلو، قراقویونلو.

مقدمه

مازندران تا میانه قرن هشتم هجری، به مدت تقریباً یک قرن، تحت حکومت ایلخانان بود، چراکه به وسیله حاکمان محلی ای اداره می شد که تابع مغولان بودند. این افراد، علی رغم آنکه از همان منطقه برخاسته بودند با این حال، ظلم و ستم زیادی بر مردم روا داشته، از این رو، مورد نفرت عموم بودند. تا آنکه در نهایت، یکی از اهالی مازندران به نام کیاافراسیاب چلاوی که گویا به دلیل شجاعت و قدرت جسمانی اش، محبوبیتی در میان عامه مردم داشت، رهبری یک نهضت اجتماعی نسبتاً گسترده را بر ضد حاکمان وقت در اوایل دهه ۷۵۰ هجری به دست گرفت و در نهایت، موفق به برپایی یک حکومت جدید در مازندران گردید. دوره حکومت افراسیاب بیش از یک دهه به طول نینجامید، چرا که او اندکی بعد از شروع حکومتش، درصدد برآمده بود تا از وجهه سادات مرعشی ساکن مازندران که به خاطر زهد و ساده زیستی شان در میان توده مردم، مورد احترام و محبوب بودند، به نفع حکومتش استفاده نماید، بنابراین یکی از بزرگان این خاندان به نام سید قوام الدین را، به نوعی با خود در حکومت شریک نمود^۱؛ اما دیدگاه شدیداً مساوات طلبانه قوام الدین با جاه طلبی افراسیاب چلاوی سازگار نبود، تا آنکه سرانجام به درگیری میان طرفین در میانه دهه ۸۶۰ منجر شد و در این میان، توده مردم که طبیعتاً اکثر آنان از دیدگاه برابری خواهانه و مساوات طلبانه حمایت می کردند، به نفع سادات مرعشی وارد صحنه شدند. در نهایت با قتل افراسیاب و برخی یارانش، حکومت مازندران به دست مرعشیان افتاد. اعضای این خاندان، تقریباً به طور پیوسته بیش از دودهه بر مازندران حکومت کردند که البته همواره در میان آنها منازعات بزرگ و کوچکی بر سر دستیابی به قدرت وجود داشت که همین امر منجر به ورود نیروهای خارج از مازندران به این منطقه و تابعیت حاکمان وقت نسبت به هر یک از آنان می شد.

نخستین حضور یک نیروی خارجی در مازندران طی دوره زمانی مورد نظر، از کینه جویی و البته قدرت طلبی اسکندرشیخی (فرزند افراسیاب چلاوی) نسبت به خاندان مرعشی منشا می گرفت. او مدت ها درصدد گرفتن انتقام قتل پدرش از آنها و تسلط بر مازندران بود. از این رو، بلافاصله بعد از شنیدن آوازه قدرت تیمور در آسیای مرکزی در دهه ۷۸۰ هجری بدان سوی حرکت کرد تا نظر تیمور را

به سوی خود برای حمله به مازندران و برانداختن خاندان مرعشی جلب نماید. او از همان ابتدای حضورش در نزد تیمور، به دنبال پیاده کردن نقشه اش برآمد (میرخواند ۱۳۳۹، ج ۶: ۲۰۵؛ ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۱: ۲۲۴) این در حالی بود که تیمور در آن برهه زمانی، در شروع راه طولانی کشورگشایی اش به سر می برد و اگرچه دور از انتظار نبود که مازندران در زمره اهداف متصرفی اش بوده باشد؛ اما فعالیت های اسکندر شیخی می توانست بیش از پیش موجب تحریک تیمور برای حمله همه جانبه و حضور مستقیم او در مازندران، به منظور دستیابی به منافع اقتصادی فراوان گردد:

«اسکندر شیخی در مجلس ها سخنان شرانگیز می گفت و از کثرت اموال و خزاین مازندران هر لحظه به سمع امرای دیوان چیزی می رسانید، و در بند ایقاع فتنه بود» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۲۶). سرانجام، تیمور در موج دوم حملات خود به ایران، نخستین لشکرکشی اش را در سال ۷۹۵ هجری به سوی مازندران انجام داد و این، علی رغم تلاش فراوان حاکم مرعشی مازندران؛ یعنی کمال الدین، برای ممانعت از وقوع این حادثه از طریق مسالمت آمیز انجام گردید (نظام الدین شامی، ۱۳۶۳: ۹۷ و ۱۲۷) همچنین در همین برهه زمانی در میان برخی از افراد خاندان مرعشی بر سر دستیابی به قدرت در این منطقه اختلافاتی وجود داشت (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۴۸) لشکر تیموری که با ایستادگی شدید نیروهای مازندرانی مواجه شده بود، بعد از نبردی سخت و طاقت فرسا، پیروز گردید (شرف الدین یزدی، ۱۳۳۷، ج ۱: ۳۲۰؛ مرعشی، همان: ۲۳۰-۲۲۸).

این رویداد، نقطه آغاز نفوذ و سلطه حکومت تیموری بر مازندران بود که برای چند دهه ادامه یافت. علاوه بر آن، نتایج اجتماعی اقتصادی تکان دهنده ای نیز به همراه داشت، که آثارش تا سال ها بعد در مازندران محسوس بود.

بعد از تصرف کامل مازندران به وسیله لشکر تیموری، مردم این منطقه که عمدتاً به سادات مرعشی وفادار بودند، هدف تیرخشم شدید تیمور قرار گرفتند: «...قریب به یک لحظه هزار آدمی را به قتل آوردند و اشارت کردند که قتل عام بکنند مگر سادات را که نکشند، دیگر هر کرا یابند مجابا نباشد و تالان و تاراج را دست باز ندارند» (مرعشی، همان: ۲۳۳) همچنین بنا به روایتی دیگر از همین مورخ: «صاحبقران کامکار، ساری و أمل را غارت و تالان فرمود و قتل عام نمود و چنان ساخت که در تمامی ممالک مازندران خروس و ماکینانی نماند که بانگ کند و بیضه نهد و بقیه السیف که بودند گریخته به اطراف و جوانب رفتند و عورات پیر و ضعفا و اطفال به گرسنگی بمردند» (همان: ۲۳۷).

اگرچه سادات مرعشی از خشم شخص تیمور در امان ماندند (نطنزی، ۱۳۳۶: ۳۵۲) و آسیبی جدی از طرف او به آنها وارد نشد،^۴ ولی انتقامجویی برخی از حاکمان محلی مازندران، موجب گردید تا آنها نیز در این شرایط سیاسی، متحمل صدماتی شوند: «شیخ علی بهادر به انتقام پسرش حسین خواجه و اسکندر شیخی به جهت آن که درویشان سید قوام الدین، پدرش افراسیاب را کشته بودند، در میان آن قوم آمده قتل به افراط کردند» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶: ۲۰۵).

نکته دیگری که در مورد حمله تیمور به مازندران قابل ذکر می باشد، این است که توصیفات اسکندر شیخی برای تیمور و درباریانش در مورد ثروت خزانه مازندران، گویا به دور از واقعیت نبود و حضور مستقیم تیمور در این منطقه از ایران، منافع اقتصادی فوق العاده ای برایش داشت: «حضرت صاحبقران تا در آخر عمر خود همیشه اعتراف می نمود که خزاین چندین پادشاهان که به تحت تصرف اصحاب خزاین ما درآمد هیچ کدامین این مقدار نبود که خزینه حکام مازندران» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۳۴).

مازندران از نظر اداری، بعد از خروج تیمور، به دو بخش تقسیم گردید: نیمه غربی به مرکزیت آمل تحت حکومت اسکندر شیخی و نیمه شرقی به مرکزیت ساری که به وسیله جمشید قارن اداره می گردید. گویا شرایط اقتصادی مردم مازندران، حداقل نیمه غربی آن، در دوره حکومت این حاکمان محلی فوق العاده تاسف بار و فاجعه آمیز بود، چنانکه بر طبق روایتی مربوط به همین دوره زمانی: «چون در مازندران یک من غله نماند که کسی تخم کند و خانه و آدمی نبود و آنچه بود از گرسنگی هلاک شده بودند، بالضروره به جهت علوفه و تخم زراعت اسکندر شیخی به گیلان می فرستاد و غله می آورد... آمل خراب ماند» (مرعشی، همان: ۲۳۷).

اسکندر بعد از یک دهه فرمانبرداری، در سال های پایانی زندگی تیمور، طریق نافرمانی پیش گرفت و غضب تیمور را نسبت به خود موجب گردید. تیمور بلافاصله لشکری را به سوی مازندران برای سرکوب اسکندر روانه نمود. این بار، تعدادی از مرعشیان به همراه برخی حاکمان محلی مازندران، با تیموریان همکاری کردند و برای بار دوم در طی یک دهه، مازندران تحت تاراج و ویرانی سربازان حکومت تیموری قرار گرفت. بعد از خاموش شدن فتنه اسکندر، روند قدرت یابی دوباره مرعشیان در مازندران آغاز گردید (مرعشی، همان: ۲۴۲-۲۴۰؛ نورالله شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۳۸۱).

جدال مرعشیان برای بازگشت به عرصه قدرت پس از تیمور

بعد از احیای حکومت مرعشیان مازندران، منازعات درون خاندانی میان برخی اعضای این خاندان برای دستیابی به قدرت شروع شد، منازعاتی که عمدتاً بین اقوام نزدیک اتفاق افتاد؛ اما هریک از آن درگیری ها، چالش سیاسی جدی و درازمدتی را در این منطقه موجب گردید، و منجر به پیامدهای ناخوشایندی برای این قسمت از خاک ایران گردید.

با مرگ تیمور و قبل از تفویض دوباره امارت مازندران به خاندان مرعشی، این منطقه برای مدتی تحت اداره مستقیم حکومت تیموری بوده است. چنانکه شاهرخ یکی از شاهزادگان تیموری را در ۸۰۸ق. برای امارت بر آنجا منصوب نمود (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۴۰).

دومین چالش داخلی مازندران در دوره زمانی موردنظرکه پای نیروی خارجی را به این منطقه باز نمود، توسط حاکم آمل بوده و در زمان حکومت سیدعلی مرعشی بر مازندران اتفاق افتاد. حاکم شهر آمل به همراه حاکم بارفروش ده (شهربابل کنونی)، نقشه‌ای برای برکناری سیدعلی از حکومت مازندران تدارک دیدند، این نقشه آنان با حمایت درویشان مازندران نیز روبرو گردید. متحدین از کمک حاکم رستمدر (نواحی کوهستانی غرب مازندران)، حاکم هزارجریب (نواحی کوهستانی شرق مازندران) و سمنان، همچنین حاکم تابع شاهرخ تیموری در ری و دماوند نیز بهره مند شدند (مرعشی، همان: ۲۵۶-۲۵۵؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۳۰-۳۲۸). در نبردی که میان طرفین در سال ۸۱۳هجری روی داد، متحدین پیروز شدند و زمام امورمازندران را در اختیار گرفتند؛ اما این وضعیت مداوم نداشت، چرا که سیدعلی مرعشی، شخصی را به سوی هرات فرستاد و درخواست کمک کرد: «(شاهرخ) فی الحال حکم نوشتند که لشکر خراسان بعضی و تمامی لشکر استرآباد و قومش به مدد سیدعلی بروند و احتیاج تقبل مال نشد و به پیش کش راضی گشته، روان ساختند» (مرعشی، همان: ۲۵۷).

این کمک نظامی شاهرخ به حاکم مازندران، موجب پیروزی او بر مخالفان و دستیابی دوباره اش به قدرت گردید (مرعشی، همان: ۲۶۰-۲۵۸؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲، دفتر ۱: ۱۱۱-۱۱۲؛ خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۳۴۸) گر چه این امر، به طور طبیعی موجب تحکیم سلطه تیموریان بر این نقطه از خاک ایران تیره میشد (نوابی، ۱۳۷۰: ۱۵۸).

اما نکته جالب و قابل توجه، نقش حکومت تیموری در این ماجرا می باشد، زیرا در آغاز کار، از مخالفان حمایت کردند، ولی به سرعت سیاست خود را تغییر داده و با درخواست کمک حاکم وقت

مازندران، به نفع او وارد عمل شدند. میزان اختلافات در درون خاندان مرعشی برای کسب قدرت، به اندازه ای بود که در آن برهه زمانی، جوّ سوء ظن و بدبینی شدیدی در میان اعضای این خاندان بوجود آمد، چرا که سیدعلی از این که مبدا برخی اقوامش علیه او توطئه کرده و برای اجرای نقشه شان به قدرت های خارجی متوسل شوند، ایمن نبود (حافظ ابرو، همان، ج ۳: ۵۱۷-۵۱۵). به طور طبیعی، این شرایط می توانست موجب وابستگی بیش از پیش حاکم وقت، به تیموریان شده و درصدد جلب هرچه بیشتر رضایت آنان برآمده باشد، چنانکه در لشکرکشی شاهرخ تیموری در آن برهه زمانی به شمال غرب ایران برای سرکوب قراقویونلوها، نیروهایی از مازندران نیز در لشکر تیموری حضور داشتند (نویی، ۱۳۷۰: ۲۰۳).

حاکم آمل که به گیلان گریخته بود در سال ۸۱۶ هجری به کمک نیروی نظامی ای که حاکم رستمدرار در اختیارش قرار داده بود به سوی آمل حرکت کرد و اگر چه در ابتدا بر این شهر مسلط گردید؛ اما برای بار دوم در برابر حاکم مازندران متحمل شکست شده، عقب نشینی نمود (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۶۲) با اینحال بعد از مدتی با استفاده از نارضایتی مردم آمل از حاکم انتصابی سیدعلی و با همکاری مردم این شهر، دوباره اداره امور آمل و غرب مازندران را بدست گرفت (همان: ۲۶۵-۲۶۴).

این وضعیت امارت همزمان و تقسیم قلمرو ادامه یافت تا آنکه با مرگ آن دو نفر، سید مرتضی مرعشی در اوایل دهه ۸۲۰ق. قدرت را به دست گرفت؛ اما امارتش بلافاصله از سوی یکی از اقوامش به نام سید نصیرالدین با چالش جدی مواجه گردید، رخدادی که در آن نیز دخالت مستقیم و تاثیرگذار یک نیروی خارجی فراهم شد. روایت شده که یکی از دلایل اصلی این چالش، نارضایتی شدید اعضای خاندان مرعشی از سید مرتضی به دلیل توجه زیادش به یکی از رجال بومی مازندران به نام اسکندر روزافزون بود که موجب افزایش قدرت خاندان روزافزونی در اداره امور گردیده بود (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۳۸۱) در ابتدا، چندین جنگ و گریز میان طرفین در سال ۸۲۲ به وقوع پیوست (همان: ۲۷۲-۲۶۸)، تا آنکه سید نصیرالدین شکست خورد و به هرات رفته، دست یاری به سوی شاهرخ دراز نمود:

«نصیرالدین) صورت ملتسمات را معروض امرای نامدار(تیموری) گردانید و تقبل مال مازندران کرد که: هر سال چهل خروار ابریشم سرخ و سفید به وزن استرآباد، هرخرواری چهل من، به دیوان اعلی جواب گوید و ده خروار جهت امرای دولت ارسال دارد هرگاه که رایات نصرت آیات(شاهرخ) متوجه عراق و آذربایجان گردد ششصد نفر لشکر و ششصد خروار شتری غله به اسم علوفه برساند و بر این موجب حکم نوشتند...» (همان: ۲۷۳).

بنابراین، شاهرخ لشکری را برای کمک به نصیرالدین به سوی مازندران روانه نمود؛ اما پیش از شروع جنگ، فرمانده لشکر تیموری با پیشنهاد بهتری از سوی حاکم وقت مازندران روبرو گردید: «... آنچه او (نصیرالدین) قبول کرده است، ده خروار اضافه می رسانم و لشکر خود و علوفه نیز می رسانم ...توقع عنایت دارم» (همان).

تلاش های مذبحخانه سید محمد برای گسترش نفوذش بر نیمه غربی مازندران

با این اوصاف، تیموریان ترجیح دادند تا پیشنهاد سید مرتضی را نپذیرند و از نبرد با او صرف نظر کردند. نصیرالدین نیز مجبور به فرار گردید. این توافق، کاملاً نشانگر چگونگی باج دادن مدعیان حکومت در مازندران، برای استمرار یا به دست آوردن قدرت، به نیروهای خارج از مرکز می باشد. حتی می توان ارسال نیروی نظامی از سوی سید مرتضی برای کمک به شاهرخ، در لشکرکشی اش به سمت غرب ایران در سال ۸۲۳ هجری (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۴: ۷۱۹) را نیز یکی از نتایج توافق سید مرتضی با تیموریان و تابعیتش از حکومت مذکور به شمار آورد.

اما این واقعه، سرانجام کار سید نصیرالدین نبود، زیرا او در سال ۸۲۶ هجری به کمک اهالی نواحی کوهستانی غرب مازندران به نبرد با حاکم وقت مبادرت ورزید: «مجاربه عظیم واقع شد و این نوبت بسیاری از مردمان مازندران به قتل آمدند» (مرعشی، همان: ۲۷۷). سید نصیرالدین برای بار دوم نیز ناموفق بود و به گیلان گریخت. خاندان کیانیان که بر گیلان امارت داشتند از همین زمان، نقش خود را در منازعات سیاسی مازندران شروع نمودند. این منطقه برای هفت دهه آینده (۸۳۰-۹۰۰ق) مهم ترین پناهگاه مخالفان حاکمان وقت مازندران در آمد و حاکمان آل کیا نیز با حمایت از این پناهندگان سیاسی برای ایفای نقش و گسترش نفوذ در مازندران استفاده می کردند. سید نصیرالدین پس از مدتی به دعوت و همراهی مردم آمل درصدد نبرد دیگری با سید مرتضی برآمد. جنگ شدیدی در حوالی شهر فرید و نکنار کنونی روی داد: «لشکر ساری و آمل به مقابله در آمدند و مجاربه عظیم دست داد، و از جانبین جمع کثیری به قتل رسیدند و قتال وجدال درجه علیا یافت» (همان: ۲۸۰) که باز هم متحمل شکست گردید و راهی گیلان شد و بقیه عمر خود را تا زمان مرگش در سال ۸۳۶ هجری در آنجا به سر برد.

بعد از منازعات پی در پی و بی ثباتی ناشی از آن، در چهار سال نخستین دوره حکومت سیدمرتضی، که در نتیجه چالش ایجاد شده به وسیله سید نصیرالدین پدید آمد، گویا در مابقی دوره حکومتش که از ۸۲۵ تا ۸۳۷ به طول انجامید، ثبات سیاسی بر مازندران حکمفرما بود و مردم این منطقه توانستند پس از

مدت ها، طعم رفاه و آسایش را بچشند (مرعشی، تاریخ گیلان، ۱۳۶۱: ۱۵۲-۱۴۸؛ ظهیرالدین مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۸۸-۲۸۵).

سید محمد با مرگ سید مرتضی در سال ۸۳۷ هجری جانشین او گردید. اگرچه در سال‌های اولیه حکومتش، مردم مازندران نسبتاً در امنیت و رفاه اجتماعی به سر می‌بردند، ولی جاه‌طلبی او، اجازه تداوم این شرایط مساعد را نداد. بدین ترتیب که سید محمد در صدد خارج نمودن اداره امور نیمه غربی مازندران به مرکزیت آمل از دست حاکم وقت آن نواحی؛ یعنی سیدکمال الدین و سپردن آن، به یکی از پسرانش برآمد. او برای اجرای نقشه اش، بدان سوی لشکر کشید و کمال الدین نیز به گیلان فرار نمود (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۳۵۰؛ ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۱: ۲۹۰). همین امر، زمینه یک چالش سیاسی دیگر را فراهم کرد.

درویشان مازندران که گویا رضایت چندانی از سید محمد نداشتند، به دنبال استفاده از این شرایط، برای تدارک اقدامی علیه او برآمدند. از این رو، به فکر حمایت از سیدکمال الدین برای دستیابی اش به حکومت مازندران افتادند (ظهیرالدین مرعشی، همان: ۲۹۱). اهالی آمل نیز از حاکم سابق خود حمایت نمودند. سرانجام با تلاش آنها، فرزند سید محمد از آمل بیرون رانده شد و از سید کمال الدین دعوت کردند که به سوی مازندران حرکت کند. سپس در نبردی که با لشکر ساری انجام دادند، پیروز شده و اداره امور مازندران در اختیار آنان قرار گرفت (ظهیرالدین مرعشی، همان: ۲۹۳-۲۹۲). سید محمد نیز بلافاصله از حاکم استرآباد که تابع شاهرخ تیموری بود، درخواست کمک نمود:

«مُلک از دست من می‌رود، من بنده و فرمانبردار پادشاهم (شاهرخ) و سال به سال مال خود را رسانیده و می‌رسانم. سفارش من و ملک من به شما رفته بود، اکنون مرا دریاب که وقت کار است» (مرعشی، همان: ۲۹۴).

حاکم استرآباد که کاملاً به این نکته واقف بود، در صورت تسلط دوباره سید محمد بر مازندران به کمک او، منافع فراوانی نصیبش می‌گردد، با لشکر استرآباد و قومس در سال ۸۴۱ هجری به سوی ساری حرکت کرد (خواندمیر، همان، ج ۳: ۳۵۱) که ظهیرالدین مرعشی شدت این رویداد را اینطور توصیف نمود:

«... از طرفین جنگ قایم شد... از طرفین سرها از تن جدا شده به خاک تیره می‌افتاد... آن چنان جدال و قتال مردم پیشین در مازندران نشان نمی‌دادند، و در تواریخ سابق عجب که در هیچ نوبت آن مقدار مردم به قتل آمده باشند» (مرعشی، همان: ۲۹۶-۲۹۵).

در نهایت لشکر سیدکمال الدین شکست را متحمل گردیده، او و برخی از یارانش به گیلان گریختند و نزد حاکم آنجا پناه بردند (مرعشی، تاریخ گیلان، ۱۳۶۱: ۲۳۷).

سکونت کمال الدین در گیلان بیش از چهار سال طول نکشید، چرا که با دعوت و اعلام حمایت دوباره مردم آمل از او، به سوی مازندران حرکت کرد و به راحتی بر آمل مسلط شد. حاکم انتصابی سید محمد در آمل (سید مرتضی)، از حاکم رستمدرار (گیومرث) برای دستیابی به قدرت دوباره در آمل درخواست کمک نمود:

«ملک گیومرث و سید مرتضی به آمل درآمدند و تا لشکر آمل جمع گردیدند، نهب و غارت محکم شد... مردم رستمدرار در شهر پراکنده گشته به نهب و غارت مشغول بودند» (مرعشی، همان: ۳۰۲).

اما سید کمال الدین که از حمایت کیائیان گیلان برخوردار بود، توانست با پیروزی در این نبرد، همچنان به حکومت خود در آمل ادامه دهد. چالش سیاسی مذکور در مازندران، از نگاهی دیگر، نبرد سیاسی و غیرمستقیم میان تیموریان با آل کیا بوده است، که البته خاندان بومی رستمدرار (حاکم بر نواحی کوهستانی غرب مازندران بوده و دایما با آل کیا در کشمکش بسر می بردند) نیز بنفع حاکم وقت مازندران و به عبارتی بهتر، علیه نیروهای تابع کیائیان در مازندران وارد عمل شدند.

توده مردم آمل از پیامدهای این منازعات که چیزی مگر اختلالات اجتماعی و صدمات اقتصادی نبود، دور نماندند، اگر چه خود آنان نیز در این واقعه سیاسی، همچون اکثر چالش های دیگر در دوره زمانی مورد بحث، نقش مهمی را ایفا نمودند.

به نظر می رسد اوضاع اجتماعی سیاسی مازندران در ده سال پایانی حکومت سید محمد (۸۴۶-۸۵۶)، نسبتا مساعد بود، چرا که سیدمحمد، تسلط سیدکمال الدین بر نیمه غربی مازندران به مرکزیت آمل را پذیرفته و از ادامه کشمکش با او صرفنظر کرده بود. با اینحال، واقعه مهمی که در دهه مذکور روی داد، لشکرکشی بابر تیموری به مازندران بود، زیرا حاکم وقت مازندران (سیدمحمد) که همواره نسبت به حکومت تیموری اظهار فرمانبرداری مینمود تا از این طریق، از حمایت حکومت مذکور بر مخالفان داخلی بهره مند گردد، با مرگ شاهرخ و بی ثباتی سیاسی ناشی از آن در میان تیموریان، درصدد استقلال برآمد که این امر موجب لشکرکشی بابر به مازندران در همان اولین سال سلطنتش گردید (خواندمیر، همان، ج ۴: ۲۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲، دفتر ۲: ۶۲۶-۶۲۵). که نتیجه این واقعه چنین بود:

«(بابر) به سمت ولایت نهضت فرمود... لشکر منصور (بابر) بسیاری از آن گروه مغرور (اهالی مازندران) به تیغ قهرگذرانیده از سرهاشان منارها ساختند... بقیه خود را از آن مهلکه بیرون انداختند و به انواع حیل بیشه و جنگل را حصار ساختند» (مرعشی، همان: ۶۳۲-۶۲۹).

بابر تیموری با اظهار فرمانبرداری حاکم مازندران و ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق به همسری گرفتن یکی از دخترانش، بار دیگر مازندران را به او واگذار کرد و نیروهای تیموری این منطقه را در ۸۵۱ق. تخلیه نمودند (شوشتری، همان: ج ۲: ۳۸۱).

تیموریان که در این برهه زمانی و با مرگ شاهرخ، در شرف سپری نمودن دوره ضعف و انحطاط خود بودند، با این واقعه توانستند برای چند سال دیگر، سلطه خود را حداقل بر نیمه شرقی مازندران تجدید نمایند.

مازندران در عرصه کشمکش های تیموریان، اق قویونلوها و مرعشیان

با مرگ سیدمحمد در ۸۵۶ق. پسرش؛ یعنی سیدعبدالکریم، مازندران را در اختیار گرفت و نکته جالب اینجاست که او در زمان مرگ پدر، در اردوی دشمن اصلی تیموریان در آن مقطع زمانی؛ یعنی جهانشاه قراقویونلو به سر می برد و بلافاصله به ساری آمد (شوشتری، همان، ج ۲: ۳۸۲). این نکته می تواند دال بر نفوذ قراقویونلوها بر حاکم وقت مازندران و تاثیرگذاری این حکومت ایران غربی بر اداره امور این منطقه از شمال ایران به شمار آید. بنا بر روایات، دوره عبدالکریم در مازندران، موج دیگری از ناامنی همراه با ترس و وحشت را در میان مردم برپا نمود که پیامد اختلافات عبدالکریم با اعضای برخی خاندان های با نفوذ مازندران و از طرف دیگر، درگیری های مداوم بین بعضی از خاندان های مهم این منطقه بر سر قدرت بود: «از آن سبب در مازندران فتوری و قصوری پدید آمد» (مرعشی، همان: ۳۰۵).

تیموریان که برای استمرار و تحکیم نفوذشان بر مازندران بسیار مُصر بودند، به دلیل منازعات پی در پی درون حکومتی میان شاهزادگان تیموری بعد از مرگ شاهرخ، رو به تضعیف نهادند. این رویداد با صعود ترکمانان قراقویونلو در ایران غربی از اوایل دهه ۹۶۰ق. مقارن گردید که حتی به از دست رفتن نیمه غربی قلمرو تیموریان به وسیله قراقویونلوها انجامید. مازندران، یکی از نقاط حساسی بود که به جهت موقعیت جغرافیایی و اقتصادی، تسلط بر آن، می توانست از اهمیت فراوانی برای طرفین برخوردار باشد. با این اوصاف و با توجه به حضور پادشاه مقتدری به نام جهانشاه قراقویونلو در ایران در آن مقطع

زمانی، حاکمیت وقت مازندران نیز ترجیح داد تابعیت خود را نسبت به این حکومت ابراز نماید (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۴۳ و ۳۴۷).

منازعات داخلی در دوران نُه ساله (۸۶۵-۸۵۶) حکومت عبدالکریم بر مازندران سایه افکنده بود و این وضعیت در دوره حکومت پسرش، سیدعبدالله، (۸۷۲-۸۶۵) نیز ادامه یافت: «هر روز در مازندران فتنه دیگر قایم می شد و مردم راحضوری نماند، و الی یومنا هذا درعین نکبت و ضلال روزگار می گذرانیدند» (مرعشی، همان: ۳۰۷).

البته این نکته را باید در نظر گرفت که بی ثباتی سیاسی و فقدان امنیت اجتماعی مازندران در این برهه زمانی، بیش از آنکه ناشی از حضور یک مدعی قدرتمند حکومت و منازعاتش با حاکم وقت بوده باشد، از کشمکش های میان تعدادی از خاندان های با نفوذ مازندران سرچشمه می گرفت. البته بیشتر اوقات، بی کفایتی و همچنین جانبداری حاکم مرعشی نسبت به یکی از گروه های درگیر، برآتش این اختلافات دامن می زد.

در زمانی که مازندران از بی ثباتی سیاسی رنج می برد، صحنه سیاسی ایران نیز شاهد یک تحول برجسته و تاثیرگذار بود. حکومت قراقویونلو که یکه تازی آنان در عرصه ایران هنوز به یک دهه نرسیده بود، توسط یک حکومت تازه نفس تر به نام آق قویونلو از بین رفتند. اوزون حسن آق قویونلو که خیلی زود و ناباورانه موجب سقوط قراقویونلو شده و دامنه متصرفات خود را به ایران شرقی نیز کشانده بود، نقشه تسخیر مازندران را در سر می پروراند. این امر منجر به ارسال لشکری از سوی اوزون حسن به فرماندهی یکی از پسرانش برای تسخیر مازندران و گرگان در اواخر دهه ۸۶۰ هجری گردید (طهرانی، همان: ۵۴۶-۵۴۷). بدین ترتیب، از این زمان علاوه بر حکومت هایی که تاکنون ذکر گردید، پای قدرت دیگری به مازندران باز گردید. تهاجم نیروهای خارجی به مازندران، طبیعتاً می توانست مشکلات داخلی این منطقه را در این برهه زمانی بیش از پیش تشدید نماید.

سید عبدالله توسط یکی از اقوامش به نام سید زین العابدین در سال ۸۷۲ به قتل رسید (شیخعلی گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۷) و شخص اخیرالذکر بر مازندران مسلط گردید (مرعشی، همان: ۳۰۹)، منابع اینطور عنوان نموده اند که او با تمکین از اوزون حسن و پرداخت باج به او، توانست رقیبش را از صحنه قدرت کنار بزند و بر مازندران مسلط گردد (شوشتری، همان، ج ۲: ۳۸۲) و این امر، طبیعتاً نشانگر چیزی جز نفوذ حکومت آق قویونلو بر مازندران در این برهه زمانی نمی تواند باشد. از آن طرف، سیدعبدالله پسرش عبدالکریم (که بعدها به عبدالکریم دوم معروف گردید) را از دوران کودکی به هرات فرستاده بود، ازین رو، عبدالکریم در هنگام قتل پدرش، در دربار حکومت تیموری و تحت نفوذ آنان قرار داشت

(رابینو، ۱۹۳۶م: ۲۶)؛ اما بعد از مدتی، هنگامی که از عدم حمایت جدی تیموریان از خود مطلع گردید، با اعلام حمایت حاکم گیلان، به نزد حاکم کیائی این منطقه (کارکیاسلطان محمدلاهیجی) پناه برد (مرعشی، تاریخ گیلان ۱۳۶۱: ۳۵۸؛ خواندمیر، همان، ج ۳: ۳۵۳). همو بود که مهم‌ترین و به عبارتی بهتر، طولانی‌ترین چالش سیاسی مازندران را در دوره موردنظر موجب گردید. چالشی که سه حکومت آق‌قویونلو، تیموری و آل‌کیا گیلان، هریک به نوعی، نقشی تاثیرگذار در آن ایفا نمودند.

عبدالکریم دوم مدتی پس از سکونت در گیلان، با اعلام حمایت برخی اعضای خاندان مرعشی و طرفداران آنها در مازندران از او، به سوی مازندران حرکت نمود. در حالی که لشکری مرکب از نیروهای گیلان و ترکمان که از سوی حاکم گیلان و اوزون حسن آق‌قویونلو در اختیارش قرار داده شد، او را همراهی می‌کردند. در ابتدای کار، تقریباً به راحتی بر مازندران مسلط گردید و در ساری مستقرشد (میرتیمور مرعشی، ۱۳۶۴: ۹؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۱۱-۳۱۰). اما ازان سوی، سیدزین العابدین نیز بیکار نشست و دست یاری به سوی سلطان حسین بایقرا در هرات دراز نمود. تیموریان در این مقطع زمانی، گرچه دوران افول خود را طی می‌کرده و قلمرو آنان به ایران شرقی محدود شده بود، ولی هنوز از تجدید نفوذشان بر ایران مرکزی مایوس نگردیده بودند. از این رو به پیشنهاد حاکم وقت مازندران جواب مثبت داده تا ازین طریق بتوانند به اهدافشان نایل گردند: «میرزین العابدین با سپاه جغتای روانه مازندران شد» (میرتیمور، همان: ۱۱) سید زین العابدین به کمک آنان همراه با طرفدارانش در مازندران، مخالفان را شکست داد و امارتش را احیا نمود (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۱۲؛ میرتیمور، همان: ۱۳).

تنها قسمتی از پیامد اجتماعی این درگیری، بدین صورت روایت شده است: «لشکر ترکمان (تیموری) به آمل تاخت نموده و نهب و غارت عظیم کرده و اسیر و برده گرفته و نوعی با مردم سلوک کرده که قبل از این عجب که در هیچ قرنی کسی کرده باشد» (مرعشی، همان: ۳۱۳). روایت ذکر شده می‌تواند دالّ بر تاثیرات بسیار هولناک و مخرب این نبرد قدرت داخلی باشد که با دخالت مستقیم نیروهای خارج از مرکز همراه بود.

تسلط دوباره سید زین العابدین بر مازندران در سال ۸۷۴ هجری که با کمک مستقیم و موثر تیموریان به وقوع پیوست، موجب احیای نفوذ حکومت تیموری بر این منطقه بعد از تقریباً ۱۵ سال گردید (میرتیمور، ۱۳۶۴: ۱۵-۱۴).

این سلطه و نفوذ تیموریان بر مازندران تداوم زیادی نداشت. در نبرد سختی که مدتی بعد از آن واقعه در شمال غرب ایران، میان اوزون حسن آق‌قویونلو و ابوسعید تیموری روی داد، تیموریان شکست خورده و حتی به قتل ابوسعید منجرگردید. نکته جالب اینجاست که یکی از سادات مرعشی مازندران از

سوی تیموریان برای میانجیگری و برقراری مصالحه میان طرفین، به سوی اوزون حسن فرستاده شد و او در همان ملاقات، تابعیت حاکمیت مازندران را نسبت به حکومت آق قویونلو اعلام نمود (هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۲۸). با این اوصاف، آق قویونلوها توانستند نفوذ خود را در این منطقه احیا نمایند و حاکم مازندران نسبت به حکومت آق قویونلو، ظهار انقیاد نمود (نوایی، همان: ۵۶۹).

سیاست داخلی نسجیده سیدزین العابدین در توجه افراطی نسبت به طرفدارانش و تحت فشار قرار دادن گروه های مخالف، من جمله درویشان (میرتیمور، همان: ۱۶-۱۵) را شاید بتوان مهم ترین دلیل تداوم چالش ایجادشده توسط عبدالکریم در مازندران دانست. اینگونه اقدامات حاکم وقت در انتقامجویی شدید از مخالفان، با گرایش هرچه بیشتر آنان نسبت به عبدالکریم همراه گردید. مخالفین حاکمیت وقت که تحت فشار قرار داشتند به دنبال راه حلی برای این مسأله برآمدند. از این رو، با اعلام حمایت از عبدالکریم دوم، از او خواستند تا به سوی مازندران حرکت کند. شخص اخیرالذکر که در گیلان به سر می برد، با حمایت کامل حاکم کیائی گیلان و لشکری که او در اختیارش قرار داده بود، روانه مازندران گردید (میرتیمور، همان: ۱۶؛ علی بن شمس الدین لاهیجی، ۱۳۵۲: ۲۵). از آن طرف، میرزین العابدین نیز که پیش ازین، فرمانبرداری خود را از تیموریان به آق قویونلوها تغییر داده بود، بلافاصله برادرش را با هدایایی به سوی یعقوب آق قویونلو فرستاد و از او درخواست کمک نمود. کیائیان و آق قویونلوها که تقریباً یک دهه قبل از آن، نقش متحد را در امور مازندران ایفا نمودند، در این زمان در برابر هم قرار گرفتند.

یعقوب از یکسو برای تحت فشار قرار دادن کیائیان، لشکری سی هزار نفری به سمت گیلان فرستاد و از طرف دیگر هم نیرویی برای کمک به زین العابدین به سوی مازندران روانه نمود (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۲۶). جنگ میان دو طرف درحوالی ساری روی داد (احتمالاً سال ۸۸۲) که چندین روز ادامه داشت: «از مردم ساری بسیار به قتل آمدند و کار بر زندگان تنگ شد» (میرتیمور، همان: ۱۹) که در نهایت به شکست عبدالکریم منتهی شد و او به همراه برخی متحدانش باز هم راه گیلان را در پیش گرفت (همان: ۲۰).

زین العابدین نیز با تسلط دوباره بر مازندران، سیاست قهرآمیز خود را در برابر مخالفان پی گرفت، کسانی که با عبدالکریم همراهی نموده بودند از سیاست خشونت آمیز او بی نصیب نماندند (همان: ۲۳-۲۱). درویشان مازندران که در این دوره زمانی، نقش مهمی در امور سیاسی این منطقه ایفا نموده و از میرعبدالکریم حمایت کردند، توان سخت و وحشتناکی برای این اقدامشان دادند: «سرانجام زین

العابدین بر سر ایشان ریخته قریب سه هزار کس را به قتل رسانید. سرهای آنان را به ساری برده مناری عالی ساخت» (هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۳۵).

در مورد عامه مردم، می توان از طریق این روایت تاریخی، به ناامنی وحشتناک و تکان دهنده مازندران در آن مقطع زمانی پی برد:

«اما مردم مازندران رادر این اوقات حضوری نماند، و روز و شب نهب و غارت و تالان و تاراج را مترصداند و اگر یک ماه به جهت استیلائی یکی در خانه خود چند روزی به سربردی باز جهت هجوم دیگری رخت خود را به جنگل ها برده و سرگردان گشته، سراسیمه و پراکنده حال می گردند و زمانی به فراغ بال در وطن خود نمی توانند بود...» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۲۰).

تأثیر مستقیم یعقوب آق قویونلو در تجدید اقتدار سید زین العابدین بر مازندران و همچنین با توجه به روایات برخی منابع (خنجی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۳۶)، می توان عنوان نمود که مازندران در دوازده سال پایانی حکومت سیدزین العابدین (۸۹۴-۸۸۲) تحت نفوذ بلامنازع حکومت آق قویونلو بود.^۵

سید شمس الدین با مرگ سیدزین العابدین در سال ۸۹۴ به امارت مازندران دست یافت. نکته جالب و قابل توجه، تغییری بود که در نقش نیروهای خارجی در صحنه سیاسی مازندران به وقوع پیوست.

دو سال نخستین امارت حاکم وقت مازندران، توام با آرامش بود، ولی عبدالکریم دوم که در گیلان به سر می برد و هیچگاه فکر امارت مازندران را از سرش بیرون نمی کرد، به کمک لشکری که کیائیان گیلان برای او فراهم کرده بودند حتی از حمایت غیرمستقیم آق قویونلوها نیز بهره مند بود، به سمت مازندران حرکت کرد، این در حالی بود که حامیانش در مازندران نیز برای کمک به او آماده شدند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۸). یکبار دیگر، دو حکومت آق قویونلو و آل کیا بنابر مصلحت منافع خود، به نفع یکی از مدعیان قدرت مازندران با هم متحد شدند. در این چالش، حکومت تیموری نقش حامی حاکم وقت مازندران (سیدشمس الدین) را بازی می کرد. شمس الدین از کمک نظامی حاکمان استرآباد و هزارجریب که تابع تیموریان به شمار می آمدند، سود برده و در نبردی که با مخالفان انجام داد به پیروزی دست یافت (همان: ۲۹-۳۰) کیائیان گیلان که نقش اصلی را به عنوان حامی مخالفان بازی می نمود و درصدد دستیابی به اهدافش بعد از پیروزی احتمالی در این چالش بود، صدمات سختی را متحمل گردیدند، تا آنجاکه تعدادی از سرداران نظامی مهم گیلان که به نفع عبدالکریم می جنگیدند توسط شمس الدین به اسارت گرفته شدند (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۵۲-۵۰) عبدالکریم دوم باز هم راه گیلان را در پیش گرفت. سیدشمس الدین بعد از این موفقیت، از یکسو، توجه خود را بر سرکوب مخالفان

داخلیش و کسانی که با عبدالکریم همراهی کرده بودند متمرکز نمود (میرتیمور، همان: ۳۹-۳۶). و از طرف دیگر، به طور مستقیم و رسماً نسبت به دخالت های پی در پی حاکم گیلان در امور داخلی مازندران، با فرستادن نامه ای به کارکیا میرزاعلی (حاکم وقت گیلان) اعتراض نمود:

«هرچند ملک و مقام تعلق به حضرت میرزاعلی دارد؛ اما میر عبدالکریم و ما عمو پسرانیم، اگر فیما بین به جهت ملک بحثی و نزاعی و جنگی و جدلی باشد، توقع آن بود ملاحظه فرموده، در میان ما دخلی نمی کردند تا هر کسی مستحق حکومت و مستعد سلطنت باشد، حکومت به وی قرار گیرد» (لاهیجی، همان: ۶۲).

اما ظاهراً این اقدامات حاکم مرعشی مازندران تاثیری نداشت، چرا که برخی مخالفان داخلی شمس الدین، بازهم برای طرح توطئه علیه او و سرنگونی اش به تکاپو پرداختند... آنان در اواخر دهه ۸۹۰ هجری به گیلان رفته و عبدالکریم را که مترصد فرصت دیگری برای حمله به سوی مازندران بود، ترغیب نمودند. آل کیا نیز نیرویی نظامی در اختیارش قرارداد و او به سمت شرق حرکت کرد (میرتیمور، همان: ۴۳-۴۲؛ لاهیجی، همان: ۶۸-۶۷).

تحوّلاتی که در این برهه زمانی (دهه ۸۹۰) در صحنه سیاسی ایران پدید آمده بود؛ یعنی تضعیف بیش از پیش تیموریان، تیرگی نسبی رابطه کیانیان گیلان با آقوویونلوها (یا به عبارتی بهتر، عدم تابعیت سادات گیلان از آق قویونلوها) موجب گردید تا این بار حاکم وقت مازندران دست یاری خود را از حکومت تیموری به سوی یعقوب آق قویونلو برگرداند:

«...پیشکش لایق بگذرانید از کارکیا میرزاعلی والی لاهیجان شکوه نمود که پیوسته در ایقاع فتنه و فساد مازندران سعی بلیغ به ظهور رسانیده مشوش اوقات من و سکنه آن دیار از عجزه و مساکین می شود» (میرتیمور، ۱۳۶۴: ۴۷).

بنا بر درخواست سید شمس الدین، لشکری متشکل از نیروهای ترکمن از سوی یعقوب آق قویونلو به سوی مازندران فرستاده شد که در پی آن، نبرد بسیار شدیدی میان طرفین اتفاق افتاد (میرتیمور، همان: ۴۸). در این جدال نیز نقش اهالی آمل تاثیرگذار بود، آنان که همانند اغلب چالش های سیاسی دوره مورد بررسی، نقش حمایت از مخالفین حاکم را بازی کردند، تاوان بسیار سختی را برای این ماجراجویی خود تقبل نمودند:

«...چون سپاه او (شمس الدین) بعضی مردم آمل بودند (جناح چپ لشکر عبدالکریم کاملاً از اهالی آمل تشکیل می شد) آملیان درصاف کارزار دمار از هم برآورده دست و خنجر را به خون یکدیگر خضاب کرده، ترخم نمی نمودند...» (میرتیمور، ۱۳۶۴: ۴۹).

سیدشمس الدین، طرف پیروز این نبرد داخلی بود که عمدتاً توسط نیروهای بیگانه انجام شد. پیروزی او به کمک لشکر آق قویونلو، موجب گسترش نفوذ حکومت آق قویونلو در مازندران گردید (شوشتری، ۱۳۵۴، ۲: ۳۸۲؛ میر تیمور، همان: ۵۲-۵۱).

اصرار عجیب عبدالکریم برای دستیابی به قدرت از یکسو، و تحرک شدید مخالفان داخلی شمس الدین، بخصوص در نیمه غربی مازندران، موجب گردید تا در نهایت طرفین به مصالحه بیندیشند. در این زمینه نیز دو نیروی خارجی کیانیان و آق قویونلوها نقش اصلی را ایفا نمودند، تا آنکه منجر به انعقاد صلح و توافق میان دو طرف درگیری گردید (شیخعلی گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۹؛ علی بن شمس لاهیجی، همان: ۷۱) که میر تیمور این واقعه را بدین صورت روایت می کند:

«...سخن صلح آوردند که مردم مازندران از ایام قتل میر عبدالله الی الان آسایش ندیده، پیوسته در قتل و کوشش و نهب و غارت گرفتارند... بعد از تردد بسیار صلح شد که میر عبدالکریم به آمل و حوالی قریبه راضی شود و تحت حکومت شمس الدین باشد...» (میر تیمور، همان: ۵۳-۵۱).

این متارکه، نه تنها از نظر اقتصادی برای توده مردم مازندران مفید بوده، بلکه از جهت آبادانی و برپایی اماکن رفاهی در این منطقه نیز قابل توجه بوده است (رابینو، ۱۹۳۶م.: ۲۶ و ۵۵-۵۳) اما این آرامش تداوم چندانی نداشت، چرا که جاه طلبی عبدالکریم دوم همراه با تحولاتی که در ساختار اجتماعی طبقاتی مردم مازندران به وسیله رستم روزافزون (شخص مورد اعتماد شمس الدین مرعشی که در این زمان عملاً همه کاره حکومت محسوب می شد) در این برهه زمانی روی داد، زمینه را برای منازعه ای دیگر فراهم کرد.

اقدامات رستم در تضعیف نفوذ قشر مرفه جامعه و توجه به طبقات پایین، موجب نارضایتی شدید مالکان و اعیان، و در نهایت، رویگردانی آنان نسبت به حکومت شمس الدین گردید (میر تیمور، همان: ۵۶-۵۵؛ رابینو، همان: ۶۰-۵۶). عبدالکریم که علاوه بر حمایت ملائکین و اعیان، از پشتیبانی بسیاری از مردم نیمه غربی مازندران نیز بهره مند بود، در ابتدای کار، پیروزی هایی به دست آورد: «مردم آمل چیرگی نموده، مردم ساری بسیار به قتل آمده» (میر تیمور، همان: ۶۰). طرفین چالش، باز هم بلافاصله دست یاری به سوی حامیان خارجی خود دراز نمودند. عبدالکریم، قاصدی را به سوی گیلان روانه کرد تا درخواست نیروی کمکی از آنجا نماید. از این سوی، شمس الدین نیز که به شدت ایستادگی می نمود، در پی خنثی کردن این اقدام برآمد: «سیدعزیز بابلکانی را با تحف و هدایا به خدمت یعقوب فرستاد، شکوه سادات گیلان را معروض داشت که پیوسته در ایقاع فتنه کوشیده...» (میر تیمور، ۱۳۶۴: ۶۰).

حکومت آق قویونلو این بار به طور جدی وارد عمل شد. یعقوب، از یکسو نیرویی به سمت مازندران برای کمک به حاکم وقت فرستاد و از طرفی دیگر، برای ممانعت از کمک نظامی آل کیا به شورشیان، لشکری به سوی مرز گیلان روانه نمود، همین اقدام موجب گردید تا حاکم گیلان از فرستادن نیروهای نظامی به سمت مازندران منصرف گردد (شوشتری، همان، ۲: ۳۸۲؛ میرتیمور، همان: ۶۱-۶۰؛ حسن بیگ روملو، همان، ۲: ۸۵۸).

سیدشمس الدین در نهایت توانست شورشیان را سرکوب نماید و سرانجام، فتنه عبدالکریم دوم که پدروانه ترین چالش سیاسی مازندران در دوره مورد بحث بود، بعد از تقریباً سه دهه با فرار او به گیلان فرو نشست. از این زمان (۹۰۲) تا روی کار آمدن صفویان در ایران (۹۰۷)، حکومت مازندران به رهبری شمس الدین مرعشی تابع آق قویونلوها بود^۵ و مردم مازندران نیز پس از آنکه مدت ها در وحشت و ناامنی بسر بردند، طعم آسایش و امنیت را چشیدند (میرتیمور، همان: ۶۲-۶۱).

نکته قابل توجهی که در اینجا می توان به آن اشاره نمود، برقراری رابطه میان حاکمیت وقت مازندران با آل کیا در گیلان می باشد که بعد از سه دهه تیرگی مناسبات و چالش جدی میان طرفین رو به بهبودی نهاد (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۹۶-۹۴) و تا آنجایی پیش رفت که حتی به مناسبات بسیار دوستانه و نزدیک منجر گردید: «صورت یک جهتی و متابعت و مطاوعت و مروت حکام مازندران، ثبت دفترحافظه میرزا علی گشت و اطوار پسندیده ایشان، صدر تاریخ گشت» (علی بن شمس لاهیجی، همان: ۱۱۴).

در سال های پایانی دوره زمانی مورد بحث، بنابر روایت یکی از منابع (در حالی که منابع تاریخی محلی مازندران و منابع دیگر چیزی روایت نکردند)، چالش دیگری برای دستیابی به قدرت در مازندران روی داد، بدین صورت که شمس الدین مرعشی بعد از تثبیت جایگاه خود، سعی در استقلال حاکمیت خود نسبت به حکومت آق قویونلو برآمد و از اطاعت آنان سرپیچی نمود، همین امر موجب گردید تا برخی از مخالفانش در مازندران، به رهبری آقا رستم روز افزون^۶ از این فرصت استفاده کنند و او را از قدرت به زیر کشیده و اداره امور را به دست گیرند:

«از امرای ساری و مازندران آقارستم که زال دهر او را نامساعد بود و مدت ها در اردوی همایون چنین فرصت را راصد، در دیوان اعلی خط داده، تقبل نمود که اگر بندگان بنده را به ضبط اموال آن مملکت مامور دارند و داروغه گمارند؛ رعیت در مهد رعایت بیارآمد و امر ادای وجوه دیوان به تعلل نینجامد» (ابن روزبهان خنجی، ۱۳۸۲: ۳۰۰).

نتیجه

اختلافات و منازعات میان برخی حاکمان بومی با خاندان مرعشی که درصدد تثبیت امارتشان در مازندران طی دهه های ۷۹۰ و ۸۱۰ هجری بودند از یکسو، و درگیری های درون خاندانی میان تعدادی از مرعشیان، بعد از تثبیت امارتشان بر مازندران از سوی دیگر، موجب وقوع چندین چالش سیاسی گردید. سه نکته برجسته در بررسی این چالش ها مورد توجه می باشد. نکته اول: این منازعات، نه تنها فرصتی مناسب به نیروهای خارج از منطقه؛ یعنی تیموریان، قراقویونلوها، آق قویونلوها و حتی کیانیان گیلان برای ایفای نقش در صحنه مازندران واگذار نمود، بلکه موجب گسترش نفوذ و سلطه نیروهای مذکور در این منطقه از ایران گردید، چرا که هر یک از مدعیان، برای تثبیت جایگاه خود و یا دستیابی به قدرت، بلافاصله از نیروهای خارجی درخواست کمک نموده و تابعیت آنان را می پذیرفتند. بدین ترتیب، حکومت های مذکور، هر یک به طور متناوب در مقطعی از دوره زمانی موردنظر، مازندران را تحت نفوذ خود داشتند و از منافع آن، اعم از سیاسی و اقتصادی و نظامی بهره مند می شدند. سهم برخی از این حکومت ها از این سلطه، طولانی و محسوس و برخی نیز کوتاه مدت بود. نکته دوم: چنانکه ملاحظه شد، در این دوره زمانی، مردم مازندران کمتر طعم آسایش و امنیت را چشیدند. بی ثباتی سیاسی که نتیجه جنگ ها و منازعات داخلی پی در پی میان مدعیان قدرت و تحریکات حامیان خارجی آنان بود: از یکسو به فقر اقتصادی و از سوی دیگر به ناامنی اجتماعی منتهی گردید، که پیامدی غیر از فقدان امنیت، فقر و فلاکت، ترس و وحشت به همراه نداشت. نکته سومی که با توجه به این مقاله می توان به آن پی برد این است که ظاهراً رابطه دوستانه ای میان نیمه شرقی مازندران به مرکزیت ساری و نیمه غربی این منطقه به مرکزیت آمل وجود نداشت، چرا که در اکثر منازعاتی که در این دوره اتفاق افتاد، مردم نیمه غربی مازندران بخصوص آمل، از مخالفان حاکم وقت حمایت کردند و تاثیر بسزایی در غالب این چالش ها داشتند که البته بیش از آنکه به نفعشان باشد، به ضررشان تمام گردید و تاوان سختی برای اقداماتشان پرداختند.

یادداشت ها:

۱- باید به این نکته اشاره کرد که منظور از مازندران در این مقاله، نواحی جلگه ای مازندران (بهشهر از شرق و نوشهر در غرب مازندران فعلی) می باشد زیرا در دوره زمانی موردنظر، تقریباً نواحی کوهستانی نیمه شرقی مازندران در اختیارسادات هزارچرب بود که برشمال سمنان کنونی هم نظارت داشتند و از آنسوی، برخی نواحی جلگه ای غرب مازندران کنونی به

همراه نواحی کوهستانی غرب مازندران، جزو قلمرو حاکم رستمدا بود که بر منطقه کوهستانی جنوب غرب گیلان و شمال شرق قزوین نیز حکومت می کرد.

۲- در واقع او به عنوان رهبر معنوی حکومت جدید به شمار می رفت.

۳- در این درگیری ها، اگر چه اکثریت اهالی مازندران از مرعشیان حمایت کردند؛ اما اقلیتی نیز بودند که به اسکندر شیخی پیوستند و نتیجه این گروه بندی، قتل عام بسیاری از اهالی این منطقه در این منازعات بود. (برای آگاهی های بیشتر ر، ک: ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان، همان: ۲۳۴-۲۳۵).

۴- گویا این گروه با پذیرفتن شرایطی موفق به نجات جان خود شدند (برای آگاهی بیشتر ر، ک: حافظ ابرو، همان: ۷۴۸)

۵- البته غیات الدین خواندمیر در کتاب «مکارم الاخلاق» به نکته عجیبی اشاره نمود و آن اینکه اداره امور ولایت مازندران از سال ۸۹۲ تا ۸۹۴ از سوی حسین بایقرا به علیشیر نوایی واگذار گردید (مکارم الاخلاق: ۹۰). اگر این عبارت درست باشد نشانگر این است که مازندران تا این زمان نیز تحت نفوذ کامل تیموریان بوده است، البته به این نکته نیز باید اشاره نمود که در بسیاری از منابع تاریخی تیموری در این دوره، منظور از عبارت مازندران، نواحی شرقی آن به همراه استان گلستان کنونی می باشد.

۶- البته بنا بر روایت یکی از منابع تیموری، پادشاه وقت تیموریان در سال ۹۰۶ ق برای مدتی در مازندران حضور داشت (مکارم الاخلاق: ۱۳۷) البته با توجه به ضعف مفرط حکومت تیموری در این برهه زمانی، بنظر نمی رسد این مطلب حاکی از این باشد که تیموریان در این زمان هنوز هم بر مازندران مسلط بودند. احتمالاً حضور پادشاه تیموری در نواحی شرقی مازندران سابق و در واقع در اطراف گرگان به منظور سیاحت و تفریح بوده باشد.

۷- اما منابع محلی از رابطه نزدیک میان شمس الدین و آقا رستم روایت نموده اند و حتی یکی از منابع تاریخی، میزان این اعتماد و دوستی را به حدی دانسته که، صراحتاً در این مورد به این نکته اشاره می کند که میرشمس الدین اداره امور حکومتی را به او واگذار کرده بود و حتی بنا بر پیشنهاد او، چند نفر از اقوام مرعشی اش را که برای حکومت او، تهدیدی جدی به حساب می آمدند به قتل رساند (هاشم میرزا، زبور آل داود، ۱۳۷۹: ۳۳)

منابع

- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۸۰) *زبده التواریخ*. تصحیح: کمال حاج سیدجوادی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳) *حبیب‌السیر فی الاخبار افراد بشر*. زیر نظر: محمد دبیر سیاقی. تهران: خیام.
- _____ (۱۳۷۸) *مکارم الاخلاق*. تصحیح: محمداکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روز بهان (۱۳۸۲) *عالم آرای امینی*. تصحیح: محمداکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.
- رابینو، ه. ل (۱۹۳۶م) *سلسله مرعشیه در مازندران*. ترجمه: ضیاء دهشیری. ژورنال آسیایی. بی‌جا.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴) *احسن التواریخ*. به اهتمام: عبدالحسین نوایی. تهران: اساطیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳) *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. به اهتمام: عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳) *ظفرنامه*. بامقدمه و کوشش: پناهی سمنانی. تهران: بامداد.
- شوشتری، نورالله (۱۳۵۴) *مجالس المومنین*. جلد ۲. تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة.
- طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶) *تاریخ دیار بکر*. تصحیح: نجاتی لوغال و فاروق سومر. بی‌جا: کتابخانه طهوری.
- گیلانی، شیخ‌علی (۱۳۵۲) *تاریخ مازندران*. تصحیح و تحشیه: منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ.
- قزوینی، یحیی (۱۳۸۶) *لب التواریخ*. تصحیح: هاشم محدث. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- لاهیجی، علی بن شمس‌الدین (۱۳۵۲) *تاریخ خانی*؛ تصحیح و تحشیه: منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ.
- مرعشی، میرتیمور (۱۳۶۴) *تاریخ خاندان مرعشی مازندران*. تصحیح و تحشیه: منوچهر ستوده. تهران: اطلاعات.
- مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۶۱) *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. کوشش: محمدحسین تسبیحی. بی‌جا: انتشارات شرق.
- مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۶۱) *تاریخ گیلان و دیلمستان*. تصحیح و تحشیه: منوچهر ستوده. تهران: اطلاعات.

نقش قدرتهای خارج از مازندران در چالش های سیاسی این منطقه از ظهور تیمور تا ...

میرخواند، محمدبن خاوندشاه (۱۳۳۹) *روضه الصفا فی سیره الانبیا و الملوک و الخلفا*. تصحیح: جمشید کیانفر. تهران: انتشارات اساطیر.

نطنزی، معین الدین (۱۳۳۶) *منتخب التواریخ معینی*. تصحیح: ژان او بن. تهران: کتابفروشی خیام.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰) *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

هاشم میرزا؛ زبور آل داود (۱۳۷۹) تصحیح: عبدالحسین نوایی. تهران: میراث مکتوب.

یزدی، شرف الدین علی (۱۳۳۷) *ظفرنامه*. تصحیح: محمدعباسی. تهران: امیرکبیر.